

حبسیه‌های فرخی یزدی و مسعود سعد سلمان از دید تطبیقی

منصوره شریف‌زاده

عضو هیئت علمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

حبسیه‌ها، شاخه‌ای مهم از ادبیات غنایی به شمار می‌روند. این نوع شعر، بیان حال و شکوه و فغان شاعر در سوگ آزادی خویش، و به عبارتی، آینه تمام‌نمای روزگار اختناق و افشاگر روزهای تلخ اسیری شاعر است. پس بیراه نیست اگر حبسیات را از انواع مرثیه نیز بدانیم. در حبسیه، شاعر با سخنان تلخ و گزنده خود، از ظلم حاکمان خودکامه و امرای بدطینت و وطن‌فروش ناله و شکایت سر می‌دهد. از این‌رو، حبسیه‌ها را می‌توان خالص‌ترین و صمیمی‌ترین نوع شعر دانست؛ زیرا سراینده چنین شعری، شاعری دردمند است و احساسات و عواطف پاک خود را در قالب شعر عرضه می‌دارد.

در طول تاریخ ادبیات، شاعران بسیاری بوده‌اند که حبسیه سروده‌اند. اما از میان آنان، دو تن مشهورترند: یکی مسعود سعد سلمان که در زمان غزنویان زندگی می‌کرد و دیگری فرخی یزدی که شاعر دوران مشروطیت بود. این دو شاعر همواره از ظلم و بیداد حکام زمان خود شکوه و شکایت داشتند و با قدرت بیان، به ثبت لحظه‌های سخت و اندوهبار خویش پرداختند.

در این مقاله ضمن تعریف حبسیه، شرح مختصری از اوضاع سیاسی و زندگی این دو شاعر ارائه می‌گردد، سپس سبک و بیان اشعار آنها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

حبسیه‌ها شاخه‌ای مهم از ادبیات غنایی به شمار می‌روند. این نوع شعر که شاعر به حسب و حال و شکوه و فغان در سوگ آزادی خویش می‌سراید، به عبارتی، آیینۀ تمام‌نمای روزگار اختناق و افشاگر روزهای تلخ اسیری شاعر است. پس بیراه نیست اگر حبسیات را از انواع مرثیه نیز بدانیم. شادروان دکتر زرین‌کوب در تعریف حبسیات می‌گوید:

شاید بتوان اشعاری را هم که شاعران گه‌گاه در بیان مصائب و آلام خویش - فردی یا اجتماعی - سروده‌اند؛ به مرثیۀ ملحق کرد؛ چنان‌که شکایت‌نامۀ انوری را از واقعۀ غز و ندبۀ سعدی را بر زوال ملک مستعصم جز مرثیه چه می‌توان خواند؟ به‌علاوه، حبسیات هم از این نوع مرثیۀ است و در این شیوه قدرت بیان مسعود سعد بی‌شک نام او را به‌عنوان یک سرمشق جاویدان کرده است. (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۱۷۰)

قدیمی‌ترین مأخذ (در فارسی) که واژه حبسیه در آن آمده، چهارمقاله عروضی است؛ آنجا که از مسعود سعد سخن می‌گوید:

اربابان خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود سعد در علو به چه درجه است و در فصاحت به چه پایه بود. وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود. (ظفری، ۱۳۶۴: ۱۹)

دکتر معین، در فرهنگ فارسی، واژه حبسیه را چنین تعریف کرده است: قصیده‌ای که شاعر در زندان و مربوط به حبس خود ساخته باشد. (۱۳۶۰: ۱۳۳۸)

در حبسیه‌ها، شاعر با سخنان تلخ و گزنده خود، از ظلم حاکمان خودکامه و امرای بدطینت و وطن‌فروش ناله و شکایت سرمی‌دهد. پس می‌توان حبسیه‌ها را خالصانه‌ترین و صمیمی‌ترین نوع شعر دانست؛ زیرا سراینده چنین شعری، شاعری دردمند است و احساسات و عواطف پاک خود را در قالب شعر عرضه می‌دارد.

در طول تاریخ ادبیات ما، شاعران بسیاری بوده‌اند که حبسیه سروده‌اند؛ اما از میان آنان، دو تن مشهورترند: یکی مسعود سعد سلمان که در زمان غزنویان زندگی می‌کرد؛ دیگری فرخی یزدی که شاعر دوران مشروطه بود. این دو شاعر، که همواره از ظلم و بیداد حکام زمان خود شکوه و شکایت داشتند، با قدرت بیان، لحظه‌های سخت و اندوهبار خویش را ثبت کرده‌اند.

در این مقاله، پس از شرح مختصری از اوضاع سیاسی و زندگی این دو شاعر،

دربارهٔ وجوه تشابه و افتراق شیوهٔ بیان اشعار آنها بحث خواهد شد. مسعود سعد سلمان (ولادت: بین ۴۳۸ و ۴۴۰ ه. ق.؛ وفات: ۵۱۵ ه. ق.)، نخستین شاعری است که از نظر سیاسی اسیر بند شده و هجده - نوزده سال از عمر خویش را در حصارهای سر به فلک کشیده به سر برده است (ظفری، ۱۳۶۴: ۴۱). زادگاه او «لاهور»، ولی اصل او از همدان است. زمانی که به شاعری پرداخت، سلطان ابراهیم غزنوی (۴۵۰-۴۹۳) سلطنت می‌کرد؛ و آنگاه که سیف‌الدوله محمود بن ابراهیم (در سال ۴۶۹) والی هندوستان شد، مسعود نیز همراه او به هند رفت، اما بیش از دو-سه سال از دوران زندگی او در آن دیار سپری نشده بود که سیف‌الدوله را به اتهام سرکشی از سلطان و قصد رفتن به درگاه ملک‌شاه سلجوقی در حدود سال ۴۸۰ و به فرمان پدر (سلطان ابراهیم)، تبعید و محبوس کردند. مسعود سعد نیز که همراه او بود، هفت سال در قلعه‌های «دهک»، «سو» و سه سال در قلعهٔ «نای» زندانی شد و عاقبت یکی از مقربان سلطان به نام عمیدالملک عمادالدوله ابوالقاسم خاص نزد سلطان شفاعت کرد و او را از حبس درآورد. مسعود در سال‌های حبس در قلعهٔ «سو»، از هم‌بند دیگرش، به نام بهرامی، اخترشناسی آموخت. وی پس از رهایی از بند و دلجویی سلطان ابراهیم از او، مدتی در غزنین اقامت گزید.

پس از مرگ سلطان ابراهیم، پسرش مسعود به جای او نشست، امارت هند را به پسرش عضدالدوله شیرزاد داد و ابونصر پارسی را به وزارت و سپهسالاری او گماشت و این وزیر، شاعر را به حکومت «چالندار» منصوب کرد. لیکن پس از مدتی کوتاه، ابونصر مغضوب و محبوس و مسعود سعد نیز از حکومت برکنار و در قلعهٔ «مرنج» به بند کشیده شد؛ ولی پس از هشت سال، به شفاعت ثقة‌الملک طاهر بن علی بن مشکان (در سال ۵۰۰ ه. ق.) آزاد شد و تا آخر عمر، به سمت کتابداری گذرانید. (همان، ص ۴۳)

مسعود سعد را به داشتن روابط با سلجوقیان متهم کردند؛ اما خود او دلیل محبوس شدنش را نتیجهٔ سعایت بدخواهان و از جمله ابوالفرج نامی می‌داند:

همی ندانم خود را گناهی و جرمی مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار
 زمن بترسد ای شاه خصم دانش من که کار مدح به من بازگردد آخر کار

اکثر تذکره‌نویسان، ابن ابوالفرج را ابوالفرج رونی - شاعر معروف و معاصر مسعود سعد - دانسته‌اند.

در هر صورت، دشمنان مسعود سعد، هر که بوده باشند، یک مسئله را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه او قربانی دهن‌بینی و لجاجت امرای خودکامه بوده و همت بلند و مناعت طبع او سبب شده است که سال‌ها در زندان بماند:

فغان کنم من ازین همتی که هر ساعت ز قدر و رتبت سر بر ستارگان ساید
چو زاد سرو مرا راست دید در قامت چو زاد سروم از آن هر زمان بیاراید

(مقدمه دیوان، ص «ما»)

یکی دیگر از شاعران قربانی ظلم حاکمان خودکامه و امرای بدطینت و وطن‌فروش، میرزا محمد فرخی یزدی (فرزند محمد ابراهیم) بود که در ۱۳۰۶ ه. ق. در شهر یزد در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد؛ و تحصیلات مقدماتی اش را در مدرسهٔ مرسلین (مسیونرهای انگلیسی) یزد به پایان رساند.

استعداد شاعری فرخی از همان دوران مدرسه آشکار شد. پانزده سال داشت که به علت روح آزادی‌خواهی و اشعاری که در مدرسه می‌سرود، از آنجا اخراج شد. چندی به کارگری مشغول بود تا در دوران پیدایش مشروطیت به گروه آزادیخواهان پیوست. در دوران مشروطه، از دمکرات‌های جدی بود. در نوزدهم یا ۱۳۲۸ ه. ق. مسمطی تند خطاب به فرماندار یزد ساخت و در مجمع آزادیخواهان و دموکرات‌های یزد خواند که ضیفم الدوله قشقایی - حاکم یزد - دستور داد دهانش را با نخ و سوزن دوختند و به زندانش افکندند. بخشی از این شعر به صورت زیر است:

عید جم شد ای فریدون‌خو، بت ایران پرست

مستبدی خوی ضحاک‌ی است، این‌خو، نه ز دست

حالیا کنز سلم و تور انگلیس و روس هست

ایرج ایران سراپا، دستگیر و پای‌بست

به که از راه تمدن ترک بی‌مهری کنی

در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی

تا آنجا که:

خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس
کز برای سیم بنمایم کسی را پای بوس
یا رسانم چرخ ریزی را به چرخ آب‌نوس
من نمی‌گویم تویی درگاه هیجا همچو طوس
لیک گویم گر به قانون مجری قانون شوی
بهمن و کیخسرو و جمشید و افریدون شوی

(دیوان، ص ۱۴۸ - ۱۵۱)

آزادیخواهان یزد، پس از مشاهده این عمل ناجوانمردانه، در تلگرافخانه جمع شدند و تلگرافی در این باره به مجلس و مقامات دیگر مخابره کردند. وزیر کشور که استیضاح شده بود، این حادثه را تکذیب کرد با اینکه آثار زخم تا آخر عمر بر لب و دهان شاعر باقی ماند.

فرخی خود در مسمطی که در زندان ساخته بود، می‌گوید:
شرح این قصه شنو از دولب دوخته‌ام تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته‌ام
این شاعر آزادیخواه بعد از یکی دو ماه از زندان گریخت و به تهران آمد؛ اما قبل از فرار، این بیت را روی دیوار زندان نوشت:

به زندان نگرده اگر عمر طی من و ضیعم‌الدوله و ملک ری
شاعر در تهران به مبارزان ملی و دشمنان دخالت بیگانگان در امور کشور پیوست و اشعار و مقاله‌های تند و صریحی در جراید انتشار داد که سبب دستگیری مجدد و تبعید وی شد. فرخی در اوایل جنگ بین‌الملل به بین‌النهرین رفت و چون در معرض تعقیب انگلیسی‌ها بود، پای پیاده به موصل رفت و از آنجا به ایران آمد. در راه، آدمکشان قفقازی به او حمله کردند؛ ولی تیرهای آنها به او اصابت نکرد و او جان به سلامت برد. (آرین‌پور، ۱۳۷۴: ۵۰۴)

هنگامی که وثوق‌الدوله - عامل معروف سیاست انگلیس - در ۱۲۹۸ ش.، قرارداد شوم خود با انگلستان را امضا کرد، همه آزادیخواهان به‌ویژه شاعران و نویسندگان بر ضد آن قرارداد که حیات سیاسی و اقتصادی کشور را زیر سلطه انگلیسی‌ها می‌برد، اعتراض کردند. در آن زمان، فرخی نیز اشعاری به مخالفت با دولت وثوق‌الدوله سرود و در اثر این مخالفت مدت‌ها به زندان افتاد. بخشی از

قصیده او در انتقاد از قرارداد وثوق الدوله چنین است:

دادا که دستور دیو خوی ز بیداد کشور جم را به باد بی هنری داد
 داد قراری که بی قراری ملت زان به فلک می رسد ز ولوله و داد
 کاش یکی بردی این پیام به دستور کی ز قرار تو داد و عهد تو فریاد
 چشم بدت دور وه چه خوب نمودی خانه ما را خراب و خانهات آباد
 کاخ گزرسیس* که بود سخت چو آهن باره بهمن بود که سخت چو پولاد
 سربه سر آن را به زور پای فشاری دست تو از بن گرفت و کند ز بنیاد
 سخت شگفتم زسست رأی تو کی دون با غم ملت چه ای ز کرده خود شاد
 شاد از آنی که داده آتش کینت آبروی خاک پاک ما همه بر باد
 حبس نمودی مرا که گفته ام آن دوست در به روی دشمن وطن ز چه بگشاد
 (دیوان، ص ۱۶۴ - ۱۶۵)

درباره این قرارداد شوم، فرخی شعر دیگری نیز دارد:

آن دست دوستی که در اول نگار داد
 با دشمنی به خون دل آخر نگار داد
 دیدی که باغبان جنفایشه عاقبت
 بر باد آشیانه چندین هزار داد
 می خواست خون ز کشور دارا رود چو جوی
 دستی که تیغ کید به جانوسیار داد
 با اختیار تام کند طرد و قتل و حبس
 ای داد از کسی که به او اختیار داد

(دیوان، ص ۷۹)

در نتیجه این افشاگری ها، دولت وثوق الدوله شکست خورد و قرارداد لغو شد. فرخی در سال ۱۳۰۰ ش. روزنامه طوفان را انتشار داد؛ که در آن به شدت از حکومت انتقاد می شد. این روزنامه بارها توقیف شد و زمانی که به طور کامل از انتشارش ممانعت به عمل آمد، فرخی افکار خود را در روزنامه های دیگری چون ستاره شرق، قیام، پیکار و ... نشر می داد.

*. مورخان یونانی، خشایار شاه هخامنشی را گزرسیس می نامیدند.

فرخی در سال ۱۳۰۶ ش.، جزو هیئتی که برای شرکت در جشن دهمین سال انقلاب اکتبر از ایران به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) دعوت شده بودند، به مسکو رفت؛ و در بازگشت به ایران، سفرنامه خود را در روزنامه طوفان منتشر کرد و در آن از پیشرفت‌های اجتماعی روسیه سخن گفت. با چاپ قسمت اول این سفرنامه، روزنامه توقیف شد و چاپ سفرنامه ناتمام ماند و فرخی به زندان افتاد.

فرخی در دوره هفتم قانونگذاری (سال‌های ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹)، از یزد به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد؛ و در این دوره، تنها او و نماینده رشت در اقلیت بودند. در اواخر دوره مجلس، به علت مخالفت‌های بسیار فرخی با دولت، وضعیت به مخاطره افتاد و چون تأمین جانی نداشت* چند روزی در مجلس متحصن شد و سپس مخفیانه به مسکو و از آنجا به آلمان گریخت.

فرخی در آلمان هم به فعالیت‌هایش ادامه داد و در مجله پیکار که در برلین چاپ می‌شد، مقالات انتقادآمیز و تندی منتشر می‌کرد. سفیر کبیر ایران مقیم برلین، به‌عنوان نشر اکاذیب، علیه مدیر مجله پیکار و نویسندگان آن اقامه دعوا کرد؛ ولی فرخی در این دادگاه مدارکی ارائه داد و سخنانی ایراد کرد که محاکمه به سود مدیر مجله و نویسندگان آن تمام شد.

پس از چندی، تیمورتاش - وزیر دربار ایران - که در برلین بود، با فرخی ملاقات کرد و از او خواست به ایران برگردد. شاعر که خود نیز به سبب تنگدستی قادر به اقامت در خارج از کشور نبود، از راه ترکیه و بغداد به ایران بازگشت. (همان، ص ۵۰۷) فرخی تحت نظر کارآگاهان شهربانی قرار داشت که شخصی به نام آقارضا کاغذفروش که پنج سال قبل مبلغی از او طلب داشت، شکایت خود را تجدید کرد و همین سبب توقیف فرخی شد. فرخی شب چهاردهم فروردین ۱۳۱۶، مقداری تریاک خورد و اشعاری به دیوار زندان نوشت؛ اما زندانبانان از قصد خودکشی او آگاه و مانع از مرگ او شدند. آنگاه پرونده‌ای علیه او تشکیل دادند و وی را به زندان شهربانی انتقال دادند. شاعر در جلسات محاکمه از خود دفاع نکرد و به حبس درازمدت محکوم شد.

تا قبل از شهریور ۱۳۲۰، هیچ کس از فرخی خبر نداشت؛ ولی پس از شهریور که

*. در جلسه رسمی مجلس، از دست حیدری - نماینده ساوجبلاغ مکری (مهاباد) - کتک خورد.

عده‌ای از زندانیان آزاد شدند، مطالبی درباره فرخی گفتند که در جراید چاپ شد. یکی از آنها، روزنامه ستاره بود که در چهارشنبه ۱۴ آبان (شماره ۱۱۹۲، سال پنجم) ذیل عنوان «چه قسم فرخی را کشتند؟»، مطلبی درباره فرخی نوشته بود که بخشی از آن چنین است:

روزی فرخی در محبس از پشت پنجره به حیاط نگاه می‌کرد؛ بعد با صدای بلند گفت: ای محبوبسین محترم! من فرخی یزدی لب‌دوخته‌ام، مدیر روزنامه طوفان که به جرم حق‌گویی و حق‌نویسی ظالمانه توقیف شده ... (دیوان فرخی، ۱۳۶۰: ۲۶-۲۵)

سپس صدایی شنیده می‌شود که: فرخی! از پشت پنجره پایین بیا! وگرنه به جبر تورا پایین خواهم آورد. فرخی جواب می‌دهد: هرکاری می‌خواهید بکنید. و پس از چند ثانیه، صدای فرخی خاموش می‌شود.

پس از آن، فرخی را در محبسی انفرادی جای دادند و همه امکانات از جمله حمام و سلمانی و خوراک کافی را از او دریغ کردند تا هلاک شود. او خود در این باره اشعاری سروده و ضمن آن، مرگ را بزرگ‌ترین سعادت دانسته است:

خواب من خواب پریشان، خورد من خون جگر
 خسته گشتم ای خدا از خورد و خواب زندگی
 بهر من این زندگانی غیر جان‌کندن نبود
 مرگ را هر روز دیدم در نقاب زندگی
 و یا:

بس جان ز فشار غم به زندان کنسیم پیراهن صبر از دل عریان کنسیم
 القصه در این جهان به مردن مردن یک عمر به نام زندگی جان کنسیم
 با وجود همه این سختی‌ها، فرخی باز هم زنده ماند تا یک روز در غذایش سم ریختند. ولی فرخی متوجه شده و از خوردن غذا امتناع کرد. پس او را به بیمارستان بردند و در آنجا به زندگی وی خاتمه دادند. گویا رئیس زندان در شهریور ماه ۱۳۱۸، تاریخ مرگ و علت آن را چنین اعلام کرده است:

محمد فرخی، فرزند ابراهیم، در تاریخ ۱۳۱۸/۷/۲۵ به مرض مالاریا و تقریت فوت کرده است.

ولی بعد از شهریور ۱۳۲۰ و در موقع محاکمه پزشک احمدی و سرپاس

مختاری، در ادعائنامه دادستان (برای محاکمه عمال شهربانی بیست‌ساله)، ذکر شده است که پزشک مجاز احمدی به وسیله آمپول هوا و با کمک عده‌ای فرخی را به قتل رسانیده است. (همان، ص ۲۵)

مدفن فرخی مشخص نیست و این شعر حافظ را می‌توان زیان حال او دانست:
بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی
در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

قالب و حجم حبسیه‌ها

حبسیه‌ها نیز مانند اغلب انواع ادبی، قالبی معین ندارد. گاه شاعر زیان حال خود را در قالب قصیده و غزل، و گاه در قالب قطعه و رباعی بیان می‌کند. به گفته دکتر محبوب، «چون در مقدمه قصاید، شاعر مجاللی فراخ برای بیان مقاصد خویش دارد، در یادریا غم و اندوه را در قالب کلمات به خواننده القا می‌کند...» (ظفری، ۱۳۶۴: ۲۰). البته، اظهار نظر ایشان بیش‌تر درباره حبسیه‌های مسعود سعد صدق می‌کند که به سبک خراسانی شعر می‌گفته و بیش‌تر حبسیه‌های شاعران قرن نهم، دهم و یازدهم هجری به این صورت است. بخشی از یکی از حبسیه‌های مشهور مسعود سعد چنین است:

تیر و تیغ است بر دل و جگر هم بدینسان گدازدم شب و روز جگرم پاره است و دل خسته نه خبر می‌رسد مرا زیشان باز گشتم اسیر قلعه نای کمر کوه تا نشست من است از بلندی حصن و تندی کوه من چو خواهم که آسمان بینم پست می‌بینم از همه کیهان یا ز دیده ستاره می‌بارم ور دل من شدست بحر غمان	غم و تیمار دختر و پسر غم و تیمار مادر و پدر از غم و درد آن دل و جگر نه بدیشان همی رسد خبر سود کم کرد با قضا حذر بر میان دو دست شد کمر منقطع گشت از زمین نظرم سرفرود آرم و زمین نگر چون هما سایه افکند به سرم ... یا به دیده ستاره می‌شمرم من چگونه ز دیده در شمرم؟
--	--

گشت لاله ز خون دیده رخم شد بنفشه ز زخم دست برم ...
(دیوان، ص ۳۳۱)

اما مسعود سعد علاوه بر قصاید، چندین حبسیه در قالب رباعی دارد که جز یکی دو نمونه، بقیه موفق نبوده است:

در بند تو ای شاه ملکشه باید تا بند تو پای تاجداری ساید
آن کس که زیشت سعد سلمان آید گر زهر شود ملک ترا نگزاید

فرخی یزدی اندیشه‌های خود را در قالب مسمط، رباعی و غزل بیان می‌کند، برخی از اشعار سیاسی و میهنی او بسیار استادانه سروده شده است و زبان دلنشینی دارد و اشعار سبک هندی را به خاطر می‌آورد. یکی از غزل‌های او چنین است:

روزگاری است که در دشت جنون خانه ماست

عهد مجنون شد و دور دل دیوانه ماست
آن که خود سازد و جان بازد و پروا نکند
در بر شمع جهان سوز تو پروانه ماست
هست جانانه ما شاهد آزادی و بس
جان ما در همه جا برخی جانانه ماست
شانه‌ای نیست که از بار تملق خم نیست
راست گر هست از این بارگران شانه ماست
از درستی چو به پیمان شکنی تن ندهیم
جای می، خون دل از دیده به پیمانه ماست

(دیوان، ص ۷۱)

فرخی نیز همچون مسعود سعد، حبسیه‌هایی در قالب رباعی دارد:

ای مرغ اسیر از چه کم حوصله‌ای از بستن بال خویش پر در گله‌ای
پرواز کنی به کام خود روز دگر پاداش چنین شبی که در سلسله‌ای

(دیوان، ص ۲۱۹)

و یا:

ریز بر خاک فنا ای خضر آب زندگی
من ندارم چون تو این اندازه تاب زندگی
دفتر عمر مرا ای مرگ سر تا پا بشوی
پاک کن با دست خود ما را حساب زندگی

(دیوان، ص ۲۸)

باید گفت ساختن این نوع حبسنامه‌ها آن هم با مجال اندک و محدودیت قالبی که برای شاعر در پیش روست، تصویر غم و اندوه ناشی از زندان، هنر می‌خواهد و کار همه کس نیست. (همان، ص ۲۰)

و همان‌طور که عنوان شد، مسعود سعد در یکی دو حبسیه در قالب رباعی موفق بوده، در حالی که فرخی یزدی رباعی‌های بسیاری سروده است.

شیوه بیان

اگرچه در حبسیه نیز همچون مرثیه، زبان باید ساده و بی‌تکلف باشد وگرنه به طبیعی بودن احساسی که مضمون آن است، لطمه می‌زند، در حبسیات مسعود سعد، تجربه‌های حسی و عاطفی او مجال تجلی بیش‌تری یافته و تصویرهای کوتاه او مجموعه‌ای از خیال‌های شاعرانه او را ساخته‌اند:

تصویرهایی که او از درازای شب و طلوع و غروب ستارگان و تنگنای زندان می‌دهد، شاید در سراسر این دوره بی‌مانند باشد؛ و راز این توفیق او، یکی محدودیت حوزه تجربه‌های او در این باره است و دیگر آگاهی وی از دانش نجوم که خصایص هر یک از ستارگان را بیش و کم در تصاویر خویش منعکس می‌کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۵۹۷-۵۹۶)

از دیگر خصایص شعر او، وفور جنبه‌های انتزاعی و تجریدی در صور خیال اوست: شب‌های او به زشتی ظلم است و به بیکرانگی حرص و به تاریکی محنت و سیاهی حزن و چون زلف حور است و رای اهریمن (۴۵۷) و گاه همچون نیاز تیره و همچون امل طویل (۳۲۰) و زمانی درازتر ز امید و سیاه‌تر ز نیاز (۲۹۴) و زمانی تاریک‌تر از روی و رای اهریمن (۳۸۸) و حتی شهابی که از میان سیاهی این شب تیغ می‌کشد مثال مردمک چشم صورت شیطان است (۳۹۹)؛ و این‌گونه تصویرها که در زمینه شب و تاریکی، از زیباترین تصویرهای شعر او به‌شمار می‌رود، همه از تصویرهایی است که بی‌گمان برخاسته از محیط زندان و

تنهایی است که با طبیعت و اشیای بیرونی سر و کاری نداشته و تجربه‌ای در آن باب حاصل نکرده است و این دسترسی نداشتن به بیرون و طبیعت وسیع، سبب شده است که حتی برای یک‌بار هم بیکرانگی شبش را به دریا ... تصویر نکرده است. (همان، ص ۶۱۱)

همین محدودیت فضای زندان سبب شده است که وصف شب و ستارگان در دیوان او زیباترین وصف‌ها باشد. همچنین، تأثیر آگاهی وی از دانش نجوم نیز در تصاویر شعری او به خوبی مشهود است:

مگر که پروین بر آسمان سپاه تو شد

که هیچ حادثه آن را ز هم نکرد جدا

همیشه جوزا در آسمان کمر بسته است

از آن که خدمت رای تو می‌کند جدا

(دیوان، ص ۲)

بی‌تردید، مهم‌ترین عنصر شعر، که دیگر عناصر شعر نیز باید در خدمت آن باشند، همین عنصر عاطفه است که زندگی و حیات انسانی در صورت‌های مختلف آن ترسیم می‌شود و:

باید این عنصر، بر دیگر عناصر، فرماتروا باشد؛ یعنی آنها در خدمت این عنصر باشند، نه اینکه عاطفه در خدمت آنها، چرا که شعر چیزی نیست مگر تصویری از حیات، و آنجا که عاطفه نباشد، پویایی حیات و جریان زندگی وجود ندارد و درحقیقت شعر بی‌عاطفه شعری است مرده و هر قدر عناصر دیگر در آن چشمگیر باشند، نمی‌توانند جای ضعف و کمبود حیات را در آن جبران کنند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۹۶)

عنصر عاطفه در بعضی از اشعار بسیار برجسته است. عاطفه یا احساس، زمینه درونی و معنوی شعر محسوب می‌شود؛ بنابراین، نوع عواطف هر کسی سایه‌ای است از «من» او و بر این اساس می‌توان «من‌ها» را به چند دسته تقسیم کرد که مهم‌ترین آنها «من» شخصی و «من» اجتماعی است.

بر این اساس، تقریباً تمامی شعرهای مسعود سعد سلمان بر محور «من» شخصی او حرکت می‌کند:

نالم به دل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلندجای
آرد هوای نای مرا ناله‌های زار
جز ناله‌های زار چه آرد هوای نای
گردون به درد و رنج مرا کشته بود اگر
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای
نه‌نه ز حصن نای بیفزود جاه من
داند جهان که مادر ملک است حصن نای
من چون ملوک سر ز فلک برگذاشته
زی زهره برده دست و بر مه نهاده پای

(دیوان، ص ۵۰۴-۵۰۳)

این شعر و حبسیه‌های دیگر او، همه تجلی این «من» شخصی است که با استادانه‌ترین صور خیال ارائه شده است؛ و هر جا نیز از آزادی صحبت شده، منظور شاعر در اصل رهایی خود از زندان و محبس بوده است.

نمونه «من» اجتماعی، اشعار فرخی یزدی است. او در اغلب اشعارش، وقتی از «من» سخن می‌گوید، منظورش شخص خود نیست، بلکه همه مردم هم‌سرنوشت خود است و او زبان حال آنان را وصف می‌کند.

در واقع، سخن از آزادی به مفهوم دموکراسی، با مشروطیت شروع می‌شود؛ و قبل از آن وقتی سخن از آزادی به میان می‌آید، منظور همان رهایی فردی و شخصی بود. حبسیات مسعود سعد - چنان که اشاره شد - بهترین نمونه آن است.

اما فرخی یزدی در سخن از آزادی، مفهوم وسیع آن را در نظر می‌گیرد. اشعار او ترانه آزادی و برابری است؛ پیکار با ظلم و استبداد و فریاد علیه سیاست‌های استعماری است که زنجیر اسارت را بر دست و پای هموطنانش بسته است.

به همین جهت، تجربه‌های حسی و عاطفی فرخی، مجال تجلی بیش‌تری یافته و شعر او زنده و باروح شده است. نمونه یکی از این غزل‌ها چنین است:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی
 که روح بخش جهان است نام آزادی
 به پیش اهل جهان محترم بود آن کس
 که داشت از دل و جان احترام آزادی
 چگونه پای گذاری به صرف دعوت شیخ
 به مسلکی که ندارد مرام آزادی
 هزار بار بود به ز صبح استبداد
 برای دسته پابسته، شام آزادی
 به روزگار قیامت به پا شود آن روز
 کنند رنجبران چون قیام آزادی
 اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز
 کشم ز مرتجعین انتقام آزادی
 ز بند بندگی خواجه کی شوی آزاد
 چو فرخی نشوی گر غلام آزادی

(دیوان، ص ۱۴۳)

اگرچه در شعر مسعود سعد، مجاز، تشبیه و استعاره بسیار و هماهنگی تصاویر در اشعار او بسیار استادانه به کار گرفته شده است، باید گفت که فرخی یزدی بر او برتری دارد؛ چراکه فرخی یزدی هرچند از لحاظ صور خیال به پای مسعود سعد نمی‌رسد، درد و رنج او، درد و رنج همه مردم بوده و او «من» اجتماعی را جانشین «من» شخصی مسعود سعد کرده است. به علاوه، فرخی یزدی شاعری است اجتماعی و آزادیخواه که در راه آزادی به زندان افتاده و جانش را نیز در همین راه از دست داده است؛ چنان‌که خود می‌گوید:

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد در بیم ز صاحبان دیهیم نشد
 ای جان به فدای آن که پیش دشمن تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

کتابنامه

آرین پور، یحیی. ۱۳۷۴. از نیما تا روزگار ما. تهران: زوآر.

حسیه‌های فرخی یزدی و مسعود سعد سلمان از دید تطبیقی ۱۴۷

- زرین کوب، دکتر عبدالحسین. ۱۳۵۵. شعر بی دروغ، شعر بی نقاب. تهران: جاویدان.
- سعد سلمان، مسعود. ۱۳۳۹. دیوان. به تصحیح مرحوم رشید یاسمی. تهران: پیروز.
- شفیعی کدکنی، دکتر محمدرضا. ۱۳۵۸. صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- _____ . ۱۳۵۹. ادوار شعر فارسی. تهران: توس.
- ظفری، دکتر ولی‌الله. ۱۳۶۴. حسیه در ادب فارسی. (از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه). تهران: امیرکبیر.
- فرخی یزدی. ۱۳۶۰. دیوان. تهران: جاویدان.
- معین، دکتر محمد. ۱۳۶۰. فرهنگ فارسی. (جلد ۱). تهران: امیرکبیر.





پڙهڻ شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی